

اروپا از کنگره وین تا جنگ اول جهانی  
بخش اول: از ۱۸۱۵ تا ۱۸۹۷ میلادی

نگاهی گذرا به

# ژئوپولیتیک جهانی دو قرن اخیر

گزیده سخنرانیهای جناب آقای مهندس اکبر ترکان  
وزیر محترم دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح

(بخش اول)

● پیشگفتار

آنچه در پی می‌آید اولین بخش از گزیده سخنرانیهای وزیر محترم دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح است که طی سال ۱۳۶۹ با نگاهی جامع به تحولات دوپست ساله اخیر جهان ابراد گردیده است. بخش دوم آن در شماره بعدی نشریه تقدیم علاقمندان مباحث جغرافیایی تاریخی و سیاسی می‌گردد.

مهر



سقوط ناپلئون (۱۸۱۵ میلادی) منجر به تجدید نظر در نقشه اروپا گردید که در آن حدود کشورهای اروپایی براساس سالهای قبل از انقلاب کبیر فرانسه و ظهور ناپلئون ثبت گردیده بود. پانزده سال اول بعد از کنگره وین، یعنی سالهای بین ۱۸۱۵ تا ۱۸۳۰ را دوره مترنخ نامیده‌اند چون در این سالها سیاستهای مترنخ صدراعظم و وزیر امور خارجه اتریش بود که امور قاره اروپا را تحت تأثیر قراردادده بود. سیاستهای مترنخ را می‌توان در این چند اصل خلاصه کرد:

- ۱) حمایت از استبداد و سیستمهای حکومتی قبل از انقلاب فرانسه؛
- ۲) مبارزه با هرگونه احساسات میهن پرستانه ناشی از انقلاب فرانسه؛
- ۳) حفظ وضع اروپا براساس مصوبات کنگره وین.

اعمال این سیاستها از ناحیه مترنخ واکنشهایی در تمام کشورهای اروپا به صورت قیامها و نهضت‌های آزادیخواهانه به وجود آورده بود که در طول قرن نوزدهم و بیستم ادامه داشت. طرفداران این نهضتها را دو طبقه از جامعه تشکیل می‌دادند:

- ۱) روشنفکران و میهن پرستانی که خواهان آزادی و حقوق بشر و برابری بودند و تحت تأثیر انکار رومانتیکهای قرن ۱۸ و انقلاب فرانسه قرار گرفته بودند؛
- ۲) بورژواهایی که در نتیجه انقلاب صنعتی ثروت‌های بهم‌بسته و در حفظ آن از طریق مبارزه با قوای ارتجاعی می‌کوشیدند.

مترنخ موفق شد در اجرای سیاستهای خود اتحاد چهارگانه‌ای از اتریش و انگلیس و پروس و روسیه به وجود آورد که سالها برامور اروپا نظارت داشت. در این زمان در فرانسه بورژواها دوباره به سلطت رسیدند و لوئی هجدهم بر تخت سلطت قبل از انقلاب تکیه کرد. در اسپانیا - شورهای آزادیخواهانه‌ای به وجود آمد که به وسیله دخالت‌های مترنخ سرکوب‌شد ولی سالها تصرف اسپانیا به وسیله ناپلئون باعث گردید که متصرفات آمریکایی اسپانیا یکی بعد از دیگری علم استقلال به پا کنند. برتغال به همین صورت برزیل را که بزرگترین سرزمین آن در آمریکای جنوبی محسوب می‌شد؛ از دست داد.

در انگلستان استبداد کابلی برقرار بود و لندن بر سرزمینهای آسیای آفریقای خود سلطت بود. در انگلیسها تنها به فکر بهره‌برداری از منابع ثروت باد آورده امپراتوری بودند. در تمام این سالها مترنخ تمام شورهای آزادیخواهانه اروپا را در هر جا بر زمی کرد بی درنگ سرکوب می‌کرد. در سال ۱۸۲۱ شورش در مولداوی منجر به جنبش استقلال طلبی یونان و جنگ بین یونان و عثمانی گردید که در سال ۱۸۲۹ منجر به عهدنامه ادرنه و استقلال یونان شد و این را می‌توان اولین مرحله از فروپاشی امپراتوری عثمانی به حساب آورد.

بعد از تجزیه یونان آزادیخواهان همه جا به جنبش آمدند از جمله در انقلابهای ۱۸۳۰ فرانسه شارل دهم مجبور به استعفا و فرار به انگلستان شد و لوئی فیلیپ با دادن امتیازاتی به آزادیخواهان به جای او نشست.

در سال ۱۸۴۸ انقلابهای دیگری در فرانسه آغاز شد که به نفع آزادیخواهان تمام شد و در واقع به عصر ارتجاع اروپا پایان داد.

در انگلستان قوانینی وضع شد که از فشار کلیسا می‌کاست و انتخابات آزاد را ممکن می‌ساخت. قانون تحصیلات اجباری و لغو بردمرفروشی و امثال آن که از جمله مزایای اجتماعی محسوب می‌شدند تحولات عظیمی در اجتماع انگلستان به وجود آوردند.

در سال ۱۸۳۲، جنگی بین محمد علی پاشا فرمانروای مصر و ترکان عثمانی در گرفت که استقلال عثمانی و بیطرفی تنگه‌های دریای سیاه را به صورت یکی از ارکان سیاست انگلیس درآورد.

در سالهای بین ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸، در ایتالیا نهضتی علیه استبداد **هابسبورگ** به وسیله مازینی به وجود آمد که ناسیونالیسم ایتالیا را آشکار ساخت و نزاعهایی ایجاد کرد که چندان نتیجه بخش نبود.

واکنشهای انقلابی سالهای ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸، در آلمان باعث روی کار آمدن حکومت مشروطه سلطنتی و قانون اساسی گردید ولی نهضت آزادیخواهی با شکست مواجه شد.

خبر انقلابهای فرانسه و ایتالیا که به اتریش رسید شورش عظیمی در آن جا برپا شد و مترنخ در مارس ۱۸۴۸ مجبوره استعفا و فرار گردید؛ امپراتور اتریش امتیازاتی به آزادیخواهان داد. این شورشها به **مجارستان** و **پوهن** نیز سرایت کرد. انقلابهای ۱۸۴۸، در همه جا سرکوب شد ولی راه را برای انقلاب سال ۱۸۷۰ هموار ساخت. در این فاصله تحولاتی به نفع آزادیخواهان رخ داده بود؛ از جمله ایتالیا از سلطه اتریش خارج شده و مجارستان عملاً خود مختار شده بود، آلمان زیر نظر دولتی نرمتر از زمان مترنخ متحد شده بود، فرانسه و انگلیس در مسیر تحولات آزادیخواهانه بودند و حتی دولت استبدادی روسیه هم به **سرفها** امتیازاتی داده بود.

در سال ۱۸۷۱، جنگی بین پروس و فرانسه بروز کرد که به شکست فرانسه و از دست دادن آلزاس و لورن منجر شده و به استقرار قطعی امپراتوری آلمان منتهی گردید، جنگ به موجب معاهده فرانکفورت پایان یافت و پادشاه پروس در کلخ لونی چهاردهم در پاریس به عنوان امپراتور آلمان برگزیده شد و تمام این قضایا در اتریشستانها و کوششهای بیسارک صدراعظم پروس بود.

عهدنامه فرانکفورت به امپراتوری دوم فرانسه پایان داد و حکومتی جمهوری برقرار ساخت که تا ۴ سال فرانسویها تمام کوشش خود را صرف از بین بردن آثار جنگ ۱۸۷۰ و تصرف مجدد سرزمینهای از دست رفته کردند.

#### بخش دوم: اروپا در سالهای ۱۸۹۷ تا ۱۹۱۴

در بریتانیا سالهای ۱۸۹۷ تا ۱۹۱۴، راهانهای تکامل دموکراسی و به وجود آمدن نهضت استعمارطلبی باید دانست—در این سالها قوانین متعددی به نفع طبقات کارگر و کشاورز از تصویب گذشت ولی به موازات آن نهضت استعمارطلبی را که دیسرایلی<sup>۲</sup> (۱۸۷۴-۱۸۸۰) عنوان کرده بود با هدفهای اقتصادی روی کار آورد. اختلافات مذهبی انگلیس و ایرلند منازعاتی به وجود آورد که سرانجام به استقلال ایرلند (منهای اولستر) در ۱۹۲۲ منجر گردید.

جمهوری سوم فرانسه بعد از شکست فرانسه در جنگ با پروس تشکیل یافت؛ تسلط بورژواها و مخالفت روحانیونی که به فکر حفظ موقوفات خود بودند شرایط بدی را برای آن فراهم ساخته بود. مجلس ملی که برای تصویب عهدنامه صلح با آلمان به وجود آمده بود عملاً ادامه یافت و در اسرار ایرانی دخالتها کرد و در تمام مدت جمهوری طلبان در آن اکثریت داشتند، با تمام اینها در فرانسه قوانین اجتماعی زیادی به نفع دموکراسی و طبقات محروم به تصویب رسید ولی به طور کلی فرانسه هرگز فکر انتقام جویی را از یاد نبرد.

تشکیل امپراتوری آلمان را بزرگترین واقعه تاریخ اروپا در قرن ۱۹، باید دانست این امپراتوری از چهار اصل عمده بیرونی می‌گردد:

- ۱) توسعه صنعتی (بی‌بیزی صنایع سنگین، توسعه شبکه‌های راه‌آهن، توسعه بندرها و کشتیرانی)؛
- ۲) نظامیگری یا میلناریسم (تقویت نیروی دریایی و تشویق روحه نظامی و تجاوز)؛
- ۳) استبداد حکومت بیسارک و دشمنی او با عقاید دموکراتیک و آزادیخواهانه؛
- ۴) وضع قوانین اجتماعی (قوانین مورد حمایت نازکران و جلوگیری از ورودن آنها به سویالیسم)

بیسارک از ۱۸۷۱ تا ۱۹۰۹ سال صدراعظم بود و از سیاستهای فوق حمایت می‌کرد. در زمینه اقتصادی او همیشه به مقابله با سویالیسم می‌پرداخت. در سیاست خارجی هدف او به انزوا کشیدن فرانسه و جلوگیری از حمله انتقام آسیر آن دولت بود. او عهدنامه سه امپراتور را بین تزار الکساندر دوم (روس) و امپراتور فرانسوا ژوزف (اتریش) و ویلهلم اول (آلمان) برقرار ساخت.

در سالهای آخر قرن ۱۹، اسپانیا که متصرفات آمریکایی خود را یکی بعد از دیگری از دست داده بود در یک جنگ کوتاه با آمریکا بورتوریکو، فیلیپین و گوآم را هم از دست داد و آخرین متصرفه ایتالیایی خود یعنی جزایر کارولین را به آلمان فروخت.

روسیه که از لحاظ وسعت و جمعیت بزرگترین کشور اروپا به‌شمار می‌آمد؛ در ستقرش کردن ناپلئون سهم مهمی داشت و از کنگره وین به بعد در سر نوشت اروپا دخالت داشت. در طول قرن ۱۹، روسیه سنگر ارتجاع بود و انقلابهای آزادی طلبانه را سرکوب می‌کرد ولی از زمان صنعتی شدن اروپا پیشرفتی اقتصادی، اجتماعی نکرد و با عثمانی بر سر دریای سیاه بیوسته در حال جنگ بوده و در جنگ کریمه با انگلیس و فرانسه می‌جنگید. الکساندر دوم در ۱۸۹۱، **سرفها** را آزاد کرد. جنگ روس و ژاپن در ۱۹۰۴-۱۹۰۵، به ضرر روسیه پایان یافت و از آن پس این کشور ناچار شد امتیازاتی به دولتهای تابع خود فنلاند، کشورهای بالتیک و لهستان بدهد.

#### امپراتوری عثمانی از ۱۸۱۵ تا ۱۹۱۴

قدرت و وسعت امپراتوری عثمانی از ۱۵۰۳، که قسطنطنیه به دست ترکان سلجوقی سقوط کرد تا ۱۹۱۴، که دولت عثمانی در نزدیکی وین از اتریش شکست خورد ادامه یافت و از آن تاریخ تزلزل در حکومت عثمانی آغاز شد. اتریش بخشی از مجارستان و روسیه آژوف و کریمه را تصرف کرد. در داخل عثمانی اقوامی مانند صربها، بلغارها، یونانیها، رومانیها، آلبانیاییها اغلب عیسوی و دارای تمایلات ملی طلبی بودند و نزاعهای مذهبی امر را بیعی بود. شورشهای بالکان نتیجه این وضع بود و در پایان یونان در ۱۸۳۰ و رومانی در ۱۸۶۲، بعد از جنگهایی مستقل شدند.

در ۱۸۷۸، جنگ روس و عثمانی به سود روسیه پایان یافت. اتریش و انگلیس از تفوق روسیه بی‌تفاوت شدند و مقدمات عهدنامه برلین را متعاقب عهدنامه استنفانو فراهم می‌ساختند که به موجب آن انتزاع متصرفات اروپایی عثمانی به رسمت شناخته شد (رومانی، بلغارستان، صربستان و یونان) و این وضع ادامه پیدا کرد تا اینکه در ۱۹۰۸، ترکیه عثمانی تقریباً همه متصرفات اروپایی خود را از دست داد.

در ۱۹۱۲، به موجب عهدنامه لندن، آلبانی خودمختار شد و جزیره کرت به یونان تعلق یافت و آخرین پادشاه عثمانی با محمد علی پاشا (از اهالی آلبانی) که قدرتی

در خارج از اروپا دولت عثمانی با محمد علی پاشا (از اهالی آلبانی) که قدرتی در داخل آن دولت به دست آورده بود درگیر شد. محمد علی پاشا پس از جنگ سوریه و مصر را تصرف کرد و پاشای مصر در فرزندانش و جانشینان او موروثی شد و سرانجام انگلیس و فرانسه در ۱۹۱۴، او را فرمانروای مستقل مصر شناختند.

در ۱۸۳۰، فرانسویها حاکم ترک الجزایر را بیرون کردند و در ۱۸۴۷، الجزایر را به صورت مستعمره خود درآوردند. (منه نقشه شماره ۱)

### تحول امپریالیسم در جهان

بعد از دوره اکتشافات جغرافیایی و پیدا شدن سرزمینهای جدید در آفریقا و آمریکا بسیاری از اروپاییان که وضع اقتصادی خوبی نداشتند یا از لحاظ معتقدات مذهبی در فشار بودند به سرزمینهای تازه کشف شده روی آوردند. از زمان کشف این سرزمینها تا اواخر قرن ۱۸، عامل عمده مهاجرت وضع ناساعد اقتصادی با فشارهای مذهبی بود، ولی همین که منابع غنی طلا و دیگر فلزات در سرزمینهای دور دست کشف شد، محرک مهاجرت از وسط مهاجران و آرزوهای ثروت بایی آنها بود. به تدریج مبادلات بازرگانی به میان آمد و دولتها هم به فکر ایجاد پایگاههای تجاری افتادند.

در آغاز انگلیس و فرانسه و هند در استعمار پیشقدم بودند ولی در سالهای بعد حرص استعمار دامن دیگر کشورهای اروپایی مانند بلژیک و آلمان و دانمارک را هم گرفت. ضمناً باید به یاد داشت که اسپانیا و پرتغال که کاشفان آنها قبل از دیگران به آمریکا رسیده بودند عملاً تمام آمریکای مرکزی و جنوبی را در تصرف خود داشتند.

پس از انقلاب صنعتی و تحولات متعاقب آن در اروپا استعمارطلبی اروپائیان رنگ جدیدی به خود گرفت. در این دوره دو مسئله مطرح بود یکی تأمین مواد خام برای صنایع و دیگری یافتن بازار برای محصولات صنعتی. در اثر این تحولات بود که ایجاد امپراتوریه در میان دولتهای اروپا رواج پیدا کرد و هر یک برای خود

قدرت سیاسی و نظامی و سرانجام امپراتوری به راه انداختند. مسئله جالب این بود که همین اروپاییها اصول دموکراسی و ناسیونالیسمی را که به خاطر آن انقلابها کرده بودند در مورد اقوامی که سرزمینهایشان را به تصرف در می آوردند قابل انطباق نمی دانستند.

کشورهای اروپایی بر سر سرزمینها اختلاف نظرها و رقابتها و حتی جنگهای زیادی داشتند ولی نتیجه کلی منازعات آنها این شد که در اوایل قرن بیستم جهان معلوم به استثنای اروپا و چند کشور مستقل آسیایی بین امپراتوریهایی اروپایی تقسیم شده بود. وضع امپراتوریهایی اروپا و حدود متصرفات آنها را بهتر از هر چیز می توان در نقشه سیاسی جهان در آغاز جنگ اول جهانی مشاهده کرد.

(منه نقشه شماره ۲)

در اوایل قرن بیستم سرزمینهای امپراتوریهایی اروپا به شرحی است که در زیر به اختصار آمده است:

امپراتوری انگلیس شامل کانادا، استرالیا، زلاند جدید، آفریقای جنوبی، شبه قاره هند، جزایر هند غربی، مصر، اوگاندا، سومالی، کابینیا، سرالئون، ساحل طلا یا نیجریه و بسیاری جزایر در سراسر اقیانوسهای جهان.

امپراتوری فرانسه شامل: الجزایر، تونس، آفریقای غربی فرانسه، کنگویی فرانسه، مراکش، سومالی فرانسه، ماداگاسکار، هند و چین فرانسه و بسیاری جزایر.

امپراتوری هلند شامل: تمام هند شرقی هلند شامل اندونزی امروزی. امپراتوری بلژیک شامل: کنگویی بلژیک.

امپراتوری آلمان شامل: آفریقای جنوب غربی، توگو، کامرون، آفریقای شرقی آلمان (کینیا و تانگانیکا).

امپراتوری ایتالیا شامل: سومالی، ایتالیا، لیبی. به طوری که ملاحظه می شود قاره وسیع آفریقا به استثنای حشبه و کشور کوچک لیبیا تماماً در تصرف اروپاییان قرار گرفته بود.

### دوره صلح مسلح

سالهای ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴، را سوزخان دوره صلح مسلح نام گذارده اند. آن سالها را کسانی که در آن عهد می زیستند دوره صلح و پیشرفت و تنبیه افکار می دانستند، زیرا ارتباط بین ملل و اقوام زیاد شده و روابط بین المللی از هر لحاظ توسعه پیدا کرده و علم و دانش بشری هم در راه توسعه قرار گرفته بود. احزاب سیاسی و فرقه های مذهبی و محافل علمی و اجتماعی هم برای جلوگیری از جنگ می کوشیدند. پشهوران و صنعتگران و سرمایه داران و صاحبان صنایع که از تجارت بین الملل بهره مند شده و ثروتها اندوخته بودند به خاطر حفظ ثروتها طرفدار صلح بودند.

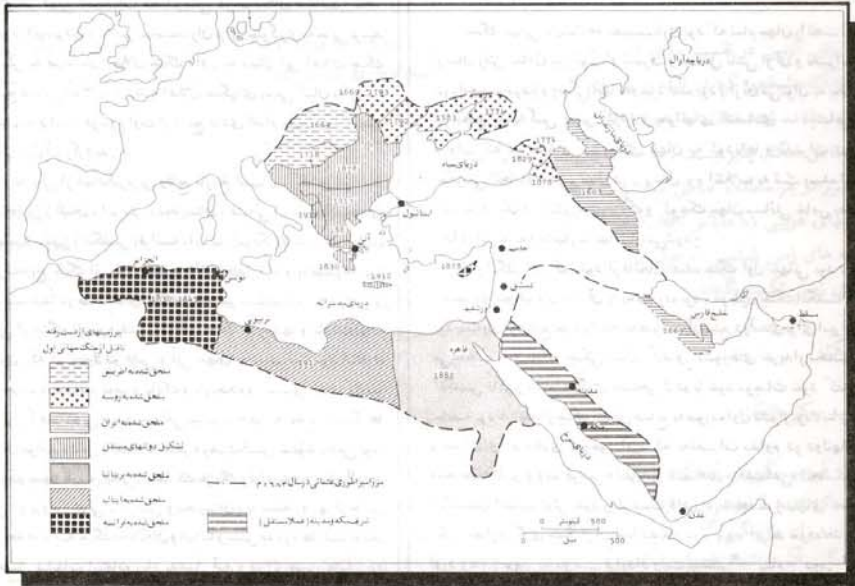
در مقابل تمام تمایلات و اقدامات صلح جویانه، سلیتاریسم اروپا امری بارز و هویدا بود. ناسیونالیسم اروپا باعث شده بود که ملل تازه استقلال یافته نسبت به شرافت و حیثت ملی خود فوق العاده حساس باشند. آنها به دوئل کنندگان قرون وسطایی بی شباهت نبودند. در نتیجه تمام کشورهای اروپا خطر را نزدیک می دیدند و به تشکیل اتحادیه ها و دسته بندیهای سیاسی پرداختند. از جمله انگلیس و فرانسه و روسیه در برابر آلمان و اتریش و مجارستان صف آرای کردند. بیسارک موجبات اتحاد ملل را بین آلمان و اتریش و ایتالیا به وجود آورد و فرانسه و روسیه هم عهدنامه پنجاهی امضا کردند و اروپا به دو جبهه مخالف تقسیم شد. در این میان انگلستان سعی داشت بی طرف بماند ولی رقابت دیرینه آن دولت با فرانسه و حاضر شدن آلمان به عقد بیمان باعث شد که بین انگلیس و فرانسه در ۱۹۰۴ بر سر برآکش و مصر توافق می عمل آید که در واقع اولین ضربه بر اتحاد مللک به شمار می رفت. دولت انگلیس در ۱۹۰۷، توافق مشابهی با روسیه بر سر ایران و افغانستان به عمل آورد و در نتیجه اتفاق مثلثی از روس و فرانسه و انگلیس شکل گرفت.

در سالهای اول قرن حاضر علاوه بر دسته بندیهای سیاسی و نظامی که اروپا را برای جنگ آماده می ساخت وقایع چندی که جنبه محلی داشت به تقویت جبهه ها کمک کرد، از آن جمله می توان به بحرانهای مراکش (۱۹۰۵ - ۱۹۰۶)، بالکان (۱۹۰۸)، افریقا (۱۹۱۱)، جنگ ایتالیا و ترکیه عثمانی (۱۹۱۱) و جنگهای بالکان (۱۹۱۲ - ۱۹۱۳) اشاره کرد.

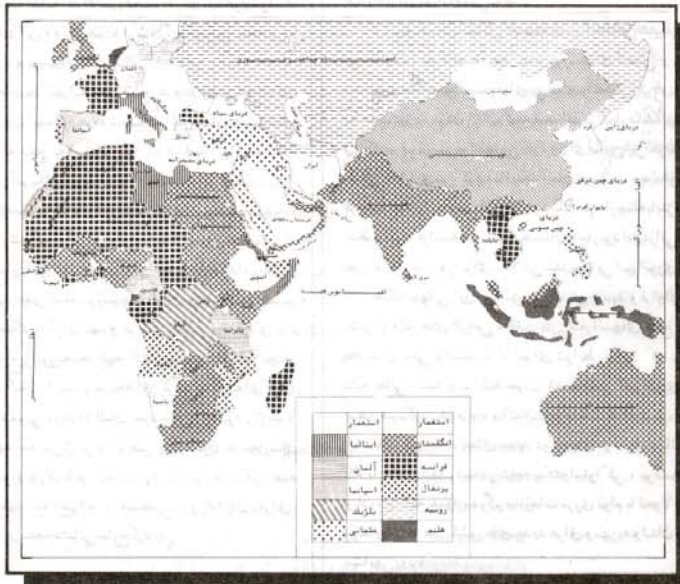
### جنگ بین المللی اول - منتهای بی آمده های آن

اقدامات و دسته بندیهای دوران صلح مسلح دولتهای اروپایی را تا لب برنگاه جنگ جلورانده بود و تنها بهانه ای لازم بود که مانند جرقه ای آتش جنگ را مشتعل سازد. این بهانه در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴، با قتل فرانسوا فردینان و لیمهد اتریش به دست





تقسیمات سرزمین عثمانی در اوج گسترش



تقسیمات سرزمین جهان در آغاز جنگ اول جهانی

## جهان در سالهای بین دو جنگ جهانی

جنگ جهانی اول سانحه مصیبت باری بود که تمام جهان را تحت تأثیر قرارداد. از میان رفتن تعادل بین تولید و مصرف و مسائل ناشی از آن و تغییرات عمیقی که در راه و رسم مردم و زندگی آنها به وجود آمده بود (از آن می توان به یک نوع اعتلا در سطح زندگی تعبیر کرد) و بحرانهای اقتصادی - اجتماعی (۱۹۱۹) فراوان که در بسیاری کشورهای جهان به کودتاها و تغییرات در سیستمهای حکومتی انجامید (در برتغال در ۲۰ سال ۲۲ انقلاب به ثبت رسیده است) از این گذشته هر یک از کشورهای بزرگ و کوچک جهان مسائلی خاص به خود داشتند که در این جا به اختصار به آنها اشاره می شود:

در انگلستان که خود از فاتحان عمده جنگ اول جهانی بود، جنگ بنیان اقتصادی محکم ترن و آن را به هم زده بود. در طول جنگ انگلستان تاگزیر شده بود بسیاری از صنایع خود را که محصولات آن منبع درآمدی برای امپراتوری فراهم می ساخت، به صنایع جنگی مبدل کند و کشورهای خریدار محصولات صنعتی انگلیس تاگزیر منابع دیگری جستجو کرده با خود سوجبات خود کفای را فراهم ساخته بودند. بعد از جنگ تبدیل صنایع به صورت اول دشوار بود، بنابراین یکبارگی و بحرانهای اقتصادی به وجود آورد که به تغییرات مداوم در دولتهای کارگری و محافظه کاری و وضع قوانین و مقررات اقتصادی - اجتماعی، انجامید. امپراتوری انگلستان اهمیت اولی خود را از دست داد و در نتیجه سرزمینهای تحت سلطه آن یکی بعد از دیگری عملاً از آن جدا شدند. در ۱۹۲۱، ایرلند خودمختاری به دست آورد و در ۱۹۳۱، به موجب قرارداد وست مینستر تمام دومی نونها (کاناداد، استرالیا، زلاند جدید، آفریقای جنوبی و غیره) خود مختاری کامل به دست آوردند. در ۱۹۳۱ انگلستان از مصر عقب نشینی کرد و هندوستان به زمامت گاندی آزادیهایی به دست آورد که راه را برای جدایی قطعی آن از امپراتوری آماده می ساخت.

فرانسه هم در مسائل اقتصادی - اجتماعی شدید دچار وضع مشابهی بود با این تفاوت که فرانسه که تمام سرزمینهای شمالی و شرقی آن مدت چهار سال سیدانهای جنگ بود خسارتهای بی حدی را تحمل کرده بود. در حالی که انگلستان به علت جزیره بودن از آن گونه صدمات برکنار مانده بود. فرانسه باید بسیاری از فرانک صرف ترسیم خرابیهایی کرد و برای تأمین این هزینه ها در دریافت غرانتهای جنگی با فشاری می کرد، تا اینکه آلمان در سال ۱۹۳۳، از پرداخت غرامت سر باز زد. فرانسه خود را به دشمنان آلمان نزدیک کرد از جمله بلژیک و لهستان قراردادهایی تنظیم کرد. فرانسه هم مانند انگلستان ناچار بود امتیازاتی به سرزمینهای تحت سلطه خود بدهد که راه را برای متلاشی شدن نهایی امپراتوری آماده می ساخت.

جنگ جهانی اول مسائل بین المللی جدید و فراوانی به وجود آورده بود که بیشتر از فشارهای افراطی متفقین در کنفرانسهای صلح ناشی شده بود. آلمان و مجارستان سعی داشتند تا از اجرای شرایط سنگین که بر آنها تحمیل شده بود؛ شانه خالی کنند و ترکیه جوان که جانشین امپراتوری عثمانی بود عهدنامه را امضا هم نکرد. در ۱۹۲۳، آلمان از پرداخت غرامت سر باز زد و فرانسه ناحیه روهرف را اشغال کرد - سرزمین جدید در اروپای مرکزی و بالکان ساختگی تر از آن بود که با بداری پیدا کند در نتیجه چک و اسلواکی، یوگسلاوی، رومانی، لهستان، یونان، ترکیه همواره درگیر منازعات مرزی توأم با تحولات انقلابی داخلی بودند. در خاور میانه هم کشورهای جدید عراق و سوریه و لبنان و فلسطین و غیره با مسائل مشابهی روبرو بودند.

در سالهای بین دو جنگ دولتهای بزرگ و جامعه ملل کوشش فراوان به عمل آوردند تا این مسائل را حل کنند و در اثر همین تلاشها بود که توانستند از بروز

یک میهن پرست صرب در سراپا فراهم شد. اتریش به سرستان اولتیماتوم داد و خواست که برای سرکوبی احساسات ضد اتریشی در سرستان دخالت کند، سرستان اولتیماتوم را نپذیرفت و تلاش سیاستمداران برای جلوگیری به جایی نرسید. در ۲۸ ژوئیه اتریش به سرستان اعلان جنگ داد. به دنبال این اعلان جنگ روسیه و آلمان بسیج عمومی اعلان کردند و اعلان جنگهای رسمی آلمان به روسیه در اول اوت و آلمان به فرانسه در سوم اوت از نتایج عادی اقدام روسیه بود و چنین بود که جنگ جهانی اول آغاز گردید.

در این جنگ که یکی از غم انگیزترین وقایع تاریخ است ۲۷ کشور شرکت کردند از طرف متحدین (آلمان، اتریش، مجارستان، عثمانی، بلغارستان) حدود چهل میلیون و از ناحیه متفقین (انگلیس، فرانسه، ایالتالیا، آمریکا) قریب ۲۱ میلیون نفر مجبور شدند. مخارج جنگ از ۱۰۵ میلیارد دلار تجاوز کرد و رویهم رفته ۱۰ میلیون انسان چه مستقیماً در صحنه های جنگ و چه غیر مستقیم در اثر امراض و قحطسالیهای ناشی از جنگ از میان رفتند. در این جنگ از روشها و تاکتیکها و اسلحه های جدیدی که در تحولات علمی و فنی جهان به دست آمده بود استفاده شد و سلاحهای مغرب تازه مانند توپ و تانک و نارنجک و مسلسل و هواپیما مورد بهره برداری قرار گرفت، ولی عملیات جنگی بیشتر منحصر به دفاع از سنگرها و گلوله باران کردن مواضع دشمن و حمله به خاطر درهم شکستن خطوط دفاعی بود. در آغاز، جنگ در دو جبهه غرب (یعنی در خاک بلژیک و فرانسه) با حمله آلمانیها و در شرق (یعنی در پروسی شرقی، اتریش و مجارستان) با حمله روسها از طریق لهستان آغاز شد. بعدها دامنه جنگ به بالکان و ایالتالیا و سیسیس به دریاها کشیده شد. در این جنگ از عامل تبلیغات استفاده زیاد به عمل آمد و در اثر همین عامل بود که در اوایل ۱۹۱۷، آمریکا هم با به عرصه جنگ گذارد و به آلمان اعلان جنگ داد. در ۱۹۱۷، انقلاب کبیر اکثر در روسیه بروز کرد و روسیه عملاً از صحنه جنگ خارج گردید ولی طولی نکشید که آلمان پس از چهار سال جنگ از پای درآمد و سرداران آلمانی که خود را قادر به ادامه جنگ نمی دیدند، از دولت خودخواستند که اعلان ترک مناصب کند و این دولت هم تاگزیر شرایط سنگین متحدین را بپذیرفت و جنگ در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸، رسماً پایان یافت.

بلافاصله پس از ترک مناصب کنفرانسهای صلح شروع شد و نمایندگان متحدین که فاتحان از جنگ بیرون آمده بودند به تنظیم شرایط بسیار سنگین صلح پرداختند. رویهم رفته ه عهدنامه صلح به امضا رسید که در همه آنها نمایندگان آمریکا (ویلسون رئیس جمهور آمریکا) ولوید جرج (نخست وزیر انگلستان) و کلما نسو (نخست وزیر فرانسه) فعال مایشاه بودند. مهمترین عهدنامه ها، عهدنامه ورسای بود که به موجب آن مقرر شد آلمان آژانس و لرن را به فرانسه و بخشهایی از خاک خود را به بلژیک و دانمارک و لهستان واگذار کند و دالان دانتریک را به رسمیت بشناسد. علاوه بر آن متفقین تمام سرزمینهای آلمان را بین خود تقسیم کردند. آلمان باید مسئولیت جنگ را گردن نهد و غرامت سنگین بپردازد و تمام افسران ارشد آلمانی از جمله خود امپراتور به محاکمه کشانده شوند. شرایط آنچنان سنگین بود که احساسات ملت آلمان را بسیار جریحه دار کرد، به گونه ای که از فردای عهدنامه ورسای فکر انتقام جویی در افراد آلمان نمودنایمی می کرد. از جمله عهدنامه های دیگر باید از عهدنامه سن ژرمن با اتریش و تریانون با مجارستان و نوبی با بلغارستان و عهدنامه سورولوزان با ترکیه نام برد که شرایط سنگین همه مانند ورسای بود و به موجب دو عهدنامه اخیر اللد کرفلسطین، ماوراء اردن، عراق، سوریه، لبنان و عربستان عملاً از زیر سلطه عثمانی خارج گردید.





# جغرافیا

## چیست و چه فایده دارد؟ (۴)

دکتر محمد حسن گنجی

در شماره پیش سپهر بحث ما بر سر حرکات زمین بود، ولی به مناسبت، کمی از اصل مطلب دور افتادیم و مطالبی کوتاه درباره عالم شمسی بیان کردیم؛ که دانستن آنها برای هر علاقه مند به جغرافیا لازم به نظر می‌رسید.

در این شماره مطلب خود را درباره حرکات زمین دنبال می‌کنیم، زمین ما دارای دو حرکت مشخص است یکی وضعی و دیگری انتقالی.

منظور از حرکت وضعی چرخش شبانه روزی زمین به دور خود در حول محور شمالی، جنوبی آن است. از این حرکت که در هر ۲۴ ساعت یک بار صورت می‌پذیرد است که شبانه روز و وقت یا زمان به وجود می‌آید. وقت یا زمان مسئله ای است که هر انسان و شاید بتوان گفت هر موجود زنده در تمام مدت زندگی خود با آن ارتباط مستقیم دارد. ما از

صبح که از خواب برمی‌خیزیم تا آخر شب که به خواب می‌رویم در تمام مدت در فکر ساعت و روز هستیم و برنامه کار و استراحت و خواب و خوراک ما بر مبنای همین تفکر در ساعت روز تنظیم می‌شود.

در زندگی اجتماعی هم ساعت شماری همان قدر اهمیت دارد که در زندگی شخصی، در پاره ای موارد اهمیت اجتماعی ساعت شماری از اهمیت شخصی آن به مراتب بیشتر است. اشتغال ما به کار از هر نوعی که باشد در یک برنامه زمانبندی شده سامان می‌یابد. در یک

جامعه شهری حضور در کلاس درس برای نوجوانان یا کار در اداره و کارخانه و بازار و موسسات و هزاران مشغله و حرفه دیگر همه با حس ساعت شماری و به عبارت دیگر وقت شناسی صورت می‌پذیرد. در چنین جامعه ای فعالیتهای اجتماعی یعنی آنچه به خاطر غیر از کسب

معیشت مادی صورت می‌گیرد مانند انواع تفریحا و سرگرمیها و رفت و آمدها و وقت گذرانیها با رعایت اوقات خاص انجام می‌شود. متأسفانه ما کمتر به این امر توجه می‌کنیم که ساعت شماری ما جلوه ای از گذشت زمان است که آن هم در نتیجه چرخش زمین به دور خود وجود

پیدا می‌کند. برای درک ارتباط نزدیک این مسائل با چرخش زمین کافی است با کمی تأمل تصور کنیم که اگر به فرض محال زمین از حرکت باز ایستند چه وضعی بروز خواهد کرد. در چنین وضع فرضی موضوع وقت و زمان و حساب آن به واحد ساعت و دقیقه و امثال آن به کلی متفی خواهد شد و تاثیر چنین خالتی در زندگی انسان بدیهی تراز آن است که در باره آن چیزی گفته شود.

جنگ بین یونان و بلغارستان (۱۹۲۵) و یوگسلاوی و مجارستان (۱۹۳۴) جلوگیری کنند، ولی نتوانستند از تصرف حشبه به وسیله ایتالیا (۱۹۳۹) و مداخله دولت‌های خارجی در جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۶-۱۹۳۷) سناعت به عمل آورند.

جالب توجه این است که در همین سالها در خاور دور ژاپن که تازه به عنوان یک کشور شرقی قلم‌م کرده بود، از سرگرمی جهان در پیامدهای جنگ اول جهانی استفاده کرده به منچوری حمله کرد و پس از آن چین شمالی و مغولستان و سرانجام چین مرکزی و تمام ایالات ساحلی آن کشور عظیم را به تصرف خود درآورد.

## تحولات در آلمان هیتلری

از جمله مسائل بسیار مهم اروپا در سالهای بین دو جنگ جهانی که خود یکی از عوامل عمده جنگ دوم به‌شمار می‌رفت قیام هیتلر و نهضت نازیسم در آلمان است. جریان این نهضت به‌طور خلاصه از این قرار است که بعد از شکست آلمان در جنگ اول جهانی و موضوعاتی که در عهدنامه ورسای بر آن کشور تحمیل شد،

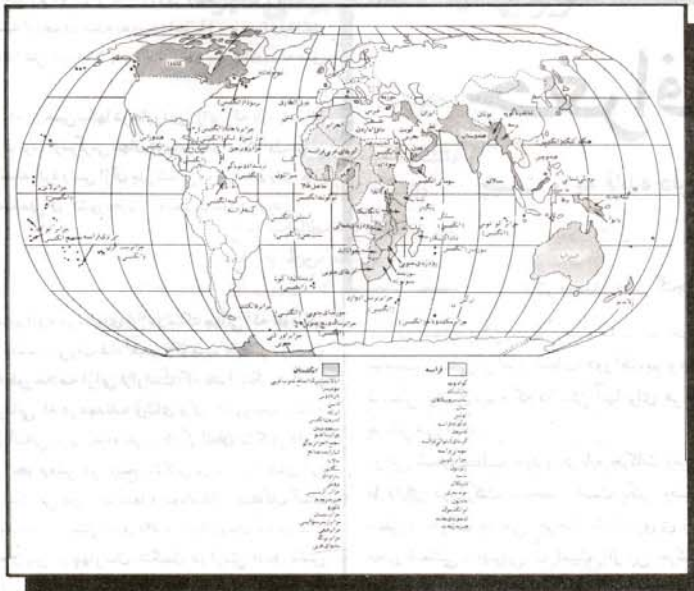
عده‌ای از افراد سیه‌پست آلمانی حزبی به‌نام حزب کارگر آلمان تشکیل دادند که جلسات خود را در یک آبهو فروشی در مونیخ تشکیل می‌داد. اعضای این حزب معتقد بودند که جناحکارانی چون یهودیها و سوسا استفاده‌کنندگان آلمان بودند که آلمان را به برتگاه‌شکست و نیستی سوق دادند. در آن زمان آدولف هیتلر که جوانی سیه‌پست بود و پس از چهار سال جنگیدن در ارتش آلمان مأسور آموزش سیاسی افراد شده بود برحسب وظیفه به حزب کارگری آلمان راه پیدا کرد

و چون برنامه حزب را مطابق افکار و سلیقه خود یافت در (۱۹۱۹) به آن حزب ملحق شد و کم‌کم جای خود را در آن باز کرد به‌مدی که در فوریه ۱۹۲۰ در اولین کنگره حزبی برنامه حزب را او تشریح کرد و برای اینکه بتواند رهبری حزب را به‌دست آورد از ارتش کناره‌گیری کرد و در ۱۹۲۰ عمل رهبری حزب را به‌جنگ آورد. او برای مبارزه با کمونیسم گروه و جبهه‌ای که بعداً به بیراهن قهوه‌ها معروف شد از میان جوانان پرشور آلمانی ترتیب داد. اشتغال روهر در

(۱۹۲۳) و هرج و مرج و ورنشکستی اقتصادی، آتش‌کینه و نفرت را در آلمانها دامن زد و عده زیادی به حزبی که هیتلر در اس آن قرار داشت گرویدند. حزب کارگر آلمان در ۱۹۳۳ برای بدست آوردن قدرت در مونیخ تظاهراتی کرد که به شکست منجر شد و هیتلر و باران نزدیک او از قیام گورینگ، هس و رورنبرگ<sup>۱</sup> مدت ۴ ماه به زندان افتادند. در ۱۹۳۴ هیتلر فعالیت خود را از سر گرفت و حزب او آقدر توسعه و قدرت یافت که ژنرال‌های ارتش آلمان که در جستجوی جانشین قابل قبولی برای هندنبورگ<sup>۱</sup> کهنسال بودند، چشم به او دوختند و با توافقی که بین آنها به عمل آمد و بعد از اینکه چند بار صدراعظم‌هایی برای رایش در نظر

گرفته شد سرانجام هیتلر را برای نخست‌وزیری آینده به هندنبورگ تحمیل کردند (۱۹۳۳). هیتلر به کمک بیراهن قهوه‌ها و بیراهن سیاه‌ها که در حزب او نظام‌های حزبی را حفظ می‌کردند، توانست مخالفان خود را که کمونیستها در راس آنها قرار داشتند، یکی بعد از دیگری از میدان خارج کند و با رای مجلس نمایندگان آلمان به مدت چهار سال صاحب اختیار مطلق آلمان گردد.

هیتلر که تازه به قدرتی که سالها آرزوی آن را می‌کرد رسیده بود، تصمیم گرفت خود را از سایر محدودیت‌های عهدنامه ورسای رها سازد. در ۱۹۳۳ آلمان از کنفرانس بین‌المللی خلع سلاح تقاضا کرد تجهیزات جنگی خود را به‌بای سایر کشورها برساند و همین که این تقاضا مورد موافقت واقع نشد، نخست از کنفرانس مزبور و سپس از عضویت جامعه ملل کناره گرفت. در این زمان هیتلر که در آلمان قدرت را به‌دست گرفته بود مشغول تهیه تسلیحات شد و تعداد سربازهای آلمان



نقشه شماره ۳: جهان قبل از جنگ بین‌المللی دوم (استعمرات انگلیس و فرانسه)

در این میان ژان هم که در خاور دور به علل اقتصادی و تبعیضهای نژادی در حال توسعه سیاسی بود به دو نیروی اروپایی یعنی آلمان و ایتالیا پیوست و این سه دولت در رامسارزه با کمونیسم جهانی (کویترن) با هم دیگر هم‌عهد و هم‌پیمان گردیدند.

به غیر از آلمان و ایتالیا هیچ یک از قدرتهای اروپایی (انگلستان، فرانسه، روسیه و شوروی) با آمریکا از توسعه ژان دلخوش نبودند، مخصوصاً آمریکا فشارهای اقتصادی خود را روزه به روزه بیشتر می‌ساخت تا جایی که ژان موفق شد پس از ایجاد تفاهم بین آلمان هیتلری و روسیه شوروی (۱۹۳۹) با روسیه شوروی بی‌مان عدم تعرض متعهد نماید. به موازات این تحولات ایتالیا که از طریق محور رم - برلن (۱۹۳۶) متحد صمیمی آلمان شده بود در راه ایجاد یک امپراتوری قدم می‌زد و بعد از تصرف حبشه در ۱۹۳۵ به فکر دست‌درازی به خاک فرانسه افتاد (۱۹۳۸) و آلبانی را هم در اوایل ۱۹۳۹ به سرزمینهای تحت سلطه خود ملحق ساخت (نقشه‌های شماره ۵ و ۶).

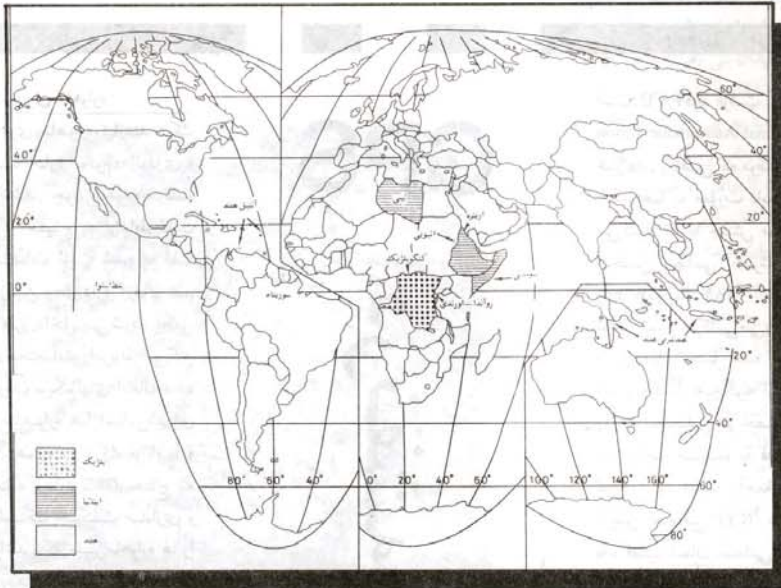
### جنگ جهانی دوم و بی‌آب‌های آن

برنامه توسعه‌ای آلمان این بود که علاوه بر پس‌گرفتن سرزمینهای که در ۱۹۱۹ از دست داده بود یعنی بخشی از روسیه اروپایی، یک امپراتوری آفریقایی هم برای خود فراهم سازد. در اجرای این سیاست، آلمان در روزهای بحران حبشه (۱۹۳۵) اول سرزمین سار را تصرف کرد و سپس منطقه رونانی را به منطقه نظامی

را به ۴۸۰۰۰ نفر رساند. با این نیروها<sup>۱۲</sup> را تصرف کرد و سپس به فکر ایجاد آلمان بزرگ و تصرف کلیه سرزمینهای آلمانی زبان افتاد. وی این<sup>۱۳</sup> را تصرف کرد و چون از فرانسه مقاومتی نندید، اول با ایتالیا اتحادی به نام محور برلن - رم برقرار کرد و سپس در ۱۹۳۸ اتریش را به تصرف درآورد که خود زمینه را برای از هم پاشیدگی چکوسلواکی فراهم می‌ساخت. هیتلر موفق شد در کنفرانس معروف مونیخ (سپتامبر ۱۹۳۹) که در آن چمبرلین نخست‌وزیر صلح جوی انگلستان شرکت داشت، ناحیه سودت<sup>۱۴</sup> را از چک و اسلواکی جدا سازد و عملاً تمام این کشور را زیر پوشش خود قرار دهد. پس از آن هیتلر فکر تصرف لهستان را در سر پروانده تا بتواند راهی به شرق اروپا داشته باشد او این امر را به بهانه الحاق دالان داننریک می‌خواست به انجام برساند همین امر بود که آتش جنگ دوم جهانی را شعله‌ور ساخت.

وقایع جهان در سالهای بین ۱۹۳۱ و ۱۹۴۱ باعث شد که امنیت بین‌المللی که از سال ۱۹۱۸ و پایان جنگ اول جهانی در سایه جامعه ملل به وجود آمده بود، به کلی متزلزل گردد. اساس سیاست جامعه ملل این بود که نگذارد کارنامه بین دولتهای عضو آن به صورتی باشد که به جنگ کشیده شود ولی در عمل جامعه ملل نتوانست این سیاست خود را اعمال نماید و تحولات اروپا مخصوصاً سیاستهای هیتلری روزه به روزه جامعه ملل را ضعیف‌تر و در مقابل حوادث ناتوان تر ساخت. در اروپا هدایت سیاستهای بین‌المللی به دست انگلستان و فرانسه افتاد، در حالی که آلمان هیتلری آرزوهای بلند پروازانه ایجاد آلمان بزرگ و سلطه جهانی در سر می‌پروراند و ایتالیای فاشیست هم به زعامت موسولینی با آن هم آوازگر دبه بود.





نقشه شماره ۴ : جهان قبل از جنگ بین‌المللی دوم (مستعمرات بلژیک، ایتالیا و هلند)

میان آمریکا از درگیری مستقیم در جنگ خود را برکنار نگاه می‌داشت، و بی‌حمله ژان به برلین هاربور آمریکا را ناچار به مداخله مستقیم در جنگ کرد و آن را به صورت یک جنگ جهانی تمام‌عبار درآورد.\*

**جنگ جهانی دوم در سه جبهه عمده انجام گرفت:**

۱) اروپا: در این جبهه در همان ماه‌های اول جنگ، جهان با شکستی فراوان شاهد پیشرفت سریع آلمان بود. چون آلمان به سواخت حمله به لهستان، دانمارک و نروژ و بلژیک و هلند و فرانسه را به زانو درآورد. در شرق اروپا به همین سرعت نیروهای محور پس از تصرف لهستان، یوگسلاوی و یونان را هم به تصرف درآوردند و در ژوئن ۱۹۴۱، یعنی قریب به سه ماه پس از آغاز جنگ در لهستان، حملات عظیم آلمان به روسیه شوروی آغاز شد. در این میان نیروهای آلمانی خود را به دروازه‌های استالینگراد رساندند، ولی با پیش آمدن زمستان و ناتوانی آنان برای مقابله با سرمای روسیه توأم با عزم راسخ روسها در دفاع از کشورشان، آلمان هیتلری بعد از چندین ماه موفقیت رزمی، اولین شکست خود را در روسیه احساس کرد.

میدل ساخت بعد از آن اتریش (۱۹۳۸) و موزاویا\* و بوهیم\* را در ۱۹۳۹، اشغال کرد و بحران چک و اسلواکی را به وجود آورد و همین که مذاکرات و اقدامات صلح طلبانه انگلستان (جمربلین در مونیخ) به جایی نرسید، آلمان با حمله مسلحانه به لهستان (سپتامبر ۱۹۳۹)، جنگی را آغاز کرد که در فاصله کوتاهی تمام اروپا را در بر گرفت و در سالهای بعد آن تمام جهان را تحت تأثیر قرار داد و این جنگ جهانی دوم بود که از پاییز ۱۹۳۹، تا تابستان ۱۹۴۵، به طول انجامید.

چند هفته قبل از حمله هیتلر به لهستان، توافق بین روسیه شوروی و آلمان هیتلری به وجود آمد که به موجب آن نیمه شرقی لهستان و کشورهای شمال بالتیک و بسارابی<sup>۱۶</sup> به تصرف روسیه درآمد. با آغاز جنگ در اروپا و حمله برق‌آسای نیروهای آلمان در بلژیک و هلند و فرانسه که به شکست فرانسه و اشغال پاریس منتهی گردید، رابطه بین کشورهای مغلوب اروپا و سرزمینهای تحت سلطه آسیایی آنها (هند هلند و هندوچین فرانسه) قطع شد. ژانین از فرصت استفاده کرده به فکر اشغال آن سرزمینها افتاد و دامنه جنگ به آسیای جنوب شرقی کشیده شد. در این

(۱۶) لازم به یادآوری است که بعضی مورخان واقعه برلین هاربور را با الحاق نیوی آمریکا و بهانه‌ای برای مداخله آمریکا در جنگ دانسته‌اند.

- |              |                |                |             |                   |
|--------------|----------------|----------------|-------------|-------------------|
| ۱) Meternich | ۵) Westminster | ۹) Hess        | ۱۳) Rhine   | ۱۷) Bessarabie    |
| ۲) Disrailli | ۶) Dominions   | ۱۰) Rosenberg  | ۱۴) Sudette | ۱۸) Pearl Harbour |
| ۳) Ulster    | ۷) Ruhr        | ۱۱) Hendenburg | ۱۵) Moravia |                   |
| ۴) Guam      | ۸) Goring      | ۱۲) Saar       | ۱۶) Boheme  |                   |